

امنیت آسیای جنوب باختری در ژئوپلیتیک قرن بیست و یکم

پیروز مجتهدزاده*

دانشیار گروه جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

(تاریخ دریافت: ۸۷/۲/۲۵ - تاریخ تصویب: ۸۷/۷/۱۰)

چکیده

آسیای باختری دربرگیرنده منطقه ژئوپلیتیک اوراسیا است. این منطقه در دیدگاه کلی در برگیرنده مفهومی جغرافیایی است که ایالات متحده آمریکا تلاش کرده است اصطلاح ساختگی و بی‌پایه خاورمیانه بزرگ را جانشین آن سازد. این مفهوم جغرافیایی شامل مجموعه‌ای از دو منطقه خلیج فارس و خزر- آسیای مرکزی است به اضافه آن بخش از جهان که خاورمیانه عربی شناخته می‌شود. عربان و ایرانیان در سال‌های اخیر انبوهی از تبلیغات را در منطقه خود تجربه کرده‌اند که کشورهای منطقه را به داشتن هدف‌های نامیمون علیه یکدیگر متهم ساخته و می‌تواند تنها به یک نتیجه منجر شود و آن یافتن راه نجات است، در چیره ساختن قدرت‌های منطقه‌ای بر امور منطقه به بهای فدا کردن احترام به خود و اعتماد به نفس منطقه‌ای. اندیشیدن به شرایط، ضرورت طرح این سوال را پیش می‌کشد که آیا قدرت‌های فرامنطقه‌ای دست به کاری زده‌اند که کشورهای منطقه را در راه حل اختلافاتشان و ایجاد ترتیباتی منطقه‌ای برای صلح و همکاری یاری داده باشند؟ یا این که آنها سرگرم تشدید اختلافات سیاسی و سرزمینی بوده‌اند تا بتوانند توجیهی منطقه‌ای برای ادامه چیرگی نظامی، فروش اسلحه و دخالت‌های سیاسی خود در امور منطقه در اختیار داشته باشند؟

کلید واژه‌ها

آسیای باختری، ژئوپلیتیک، خلیج فارس، خزر، آسیای مرکزی، ایالات متحده آمریکا

مقدمه

آسیای باختری^۱ دربرگیرنده منطقه ژئوپلیتیک اوراسیا است. از آغاز قرن بیستم که سرهارلفورد مکیندر^۲ انگلیسی هارتلند^۳ جهان ژئوپلیتیک سنتی را در نقطه‌ای واقع در باختر آسیا و خاور اروپا تعیین کرد، درباره ژئوپلیتیک اوراسیا به‌عنوان گزینه عمده در جهت‌گیری ژئوپلیتیک قرن بیستم، فراوان گفته و نوشته شده است. یکی از آخرین اجتماعات که در این باره تشکیل شد، کنفرانس پل سرزمینی اوراسیا^۴ بود که در ۱۶ سپتامبر ۲۰۰۷ توسط انستیتو شیلر^۵ در کیدریچ^۶ آلمان برگزار شد (مجتهد زاده، ۱۳۸۶). در آن کنفرانس پروفیسور منشیکف^۷ از روسیه خطاب به برگزارکنندگان اعلام کرد که بحث درباره اوراسیا بحثی اقتصادی است و باید در چارچوب مباحث اقتصادی پی‌گیری شود.

در پاسخ این ادعا نگارنده اعلام کرد که بحث درباره پل سرزمینی اوراسیا نمی‌تواند تنها یک برنامه توسعه اقتصادی برای منطقه اوراسیا محسوب شود، بلکه این بحث سنگ زیر بنای برنامه‌ها محسوب می‌شود برای بازسازی جهان سیاسی که می‌تواند گزینه جدیدی محسوب شود برای جهان بشری در برابر و برای جانشین شدن نظام جهانی تک قطبی که نومحافظه‌کاران آمریکایی می‌کوشند زیر عنوان نظام نوین جهانی^۸ به خانواده بشری تحمیل کنند.

این کوشش هم اکنون هم به‌نظر می‌آید که با شکست مواجه شده، چنانکه نه تنها جامعه بشری یک نظام تک قطبی را رد می‌کند، بلکه بسیاری از نومحافظه‌کاران نیز ناامیدی نسبت به آینده این طرح را پنهان نمی‌کنند. به این دلیل، نمی‌توان نقش منطقه اوراسیا در جهان اندیشه‌های ژئوپلیتیک را محدود به توسعه اقتصادی دانست و این حقیقت را نادیده گرفت که گزینه‌ای با محوریت هارتلند سنتی در قلب اوراسیا را باید جست و جو کرد، برای جایگزینی نظام نوین جهانی مورد نومحافظه‌کاران آمریکایی نظام جهانی که تماماً در راستای برخورد تمدن‌ها و توسعه جنگ و ویرانی برای به پایان بردن تاریخ شکل گرفته و ادامه می‌یابد. در پهنه ژئوپلیتیک دگرگون‌شونده جهانی، پیدایش گروه‌بندی‌های منطقه‌ای نویددهنده شکل‌گیری

1. West Asia
2. Sir Harlford Mackinder
3. heartland
4. Landbridge Thr Eurasian
5. Schiller Instiute
6. Kiedrich
7. Stanislav Menshikov
8. New world

جهانی چند قطبی است. این گروه‌بندی منطقه‌ای مانند آسه‌آن^۱ و نفتا^۲ جنبه‌ای ژئواکونومیک دارند، در حالی که گروه‌بندی آسیایی شانگهای با اعلام گرایش‌های امنیتی، جهت‌گیری ژئوپلیتیک خود را نمایان ساخته است.

این گروه‌بندی سراسر آسیا را در دو تمرکز مشخص جغرافیایی با محوریت دو ابرقدرت روسی و چینی شامل می‌شود. عضویت همه کشورهای خزر- آسیای مرکزی (غیر از جمهوری آذربایجان) و عضویت هند و پاکستان و ایران به‌عنوان اعضای ناظر در این گروه‌بندی، منطقه اوراسیا را با محوریت مسکو در این گروه‌بندی شکل می‌دهد. بدیهی است که این منطقه پهناور که در برگیرنده همه کشورهای خزر- آسیای مرکزی، خلیج فارس و بخش غربی شبه قاره هند است، به‌دلیل واقع شدن در نیمه باختری قاره آسیا باید منطقه آسیای باختری شناخته شود.

ولی در پاره‌ای موارد، نگاه‌های سیاسی از این منطقه به‌عنوان آسیای جنوب باختری^۳ یاد می‌کند. هدف از این نامیدن جغرافیایی شاید این باشد که در برابر پدیده آسه‌آن در آسیای جنوب خاوری، فرینه یا هم‌آوردی در آسیای جنوب باختری درست شود. اگر واقعاً هدف این باشد، باید گفت که آنچه آسه‌آن را در آسیای جنوب خاوری به‌وجود آورد و پویایی بخشید، همانا وجود اقتصادهای جهنده مانند مالزی و اندونزی بوده است.

حال آنکه آسیای جنوب باختری، اگر چه سرشار از دلارهای نفتی است، ولی از اقتصاد جهنده بهره‌ای ندارد. آسیای باختری که شامل منطقه اوراسیا نیز می‌شود، خود بخش مهمی از فضای ژئوپلیتیکی اوراسیا نیز شمرده می‌شود. در دیدگاهی کلی در برگیرنده مفهومی جغرافیایی است که ایالات متحده آمریکا تلاش کرده است اصطلاح ساختگی و بی‌پایه خاور میانه بزرگ را جانشین آن سازد. این مفهوم جغرافیایی شامل مجموعه‌ای از دو منطقه خلیج فارس و خزر- آسیای مرکزی است، به اضافه آن بخش از جهان که خاور میانه عربی شناخته می‌شود.

از اواخر قرن بیستم و سال‌های آغازین قرن بیست و یکم دولت نومحافظه‌کار ایالات متحده آمریکا برای نهادینه ساختن اصطلاح خاورمیانه بزرگ تلاش کرد. هدف واشنگتن از رایج کردن این اصطلاح ایجاد ذهنیتی از یکپارچگی جغرافیایی سراسر منطقه اسلامی آسیا بود با حضور اسرائیل در قلب آن، و اینکه این منطقه دچار دیکتاتوری است و باید تحت حمایت سیاسی- استراتژیک ایالات متحده از آن وضع نجات پیدا کرده و به دموکراسی مورد نظر

-
1. ASEAN
 2. NAFTA
 3. South- West Asia

واشنگتن دست یابد. از سوی دیگر به نظر می‌رسد که هدف از این تلاش‌ها واقعیت دموکراسی مورد نظر واشنگتن بوده است. در رابطه با مفهوم منطقه برای درگیری برخی از کشورهای خاورمیانه‌ای همانند ترکیه و اسرائیل در امور مناطقی چون خلیج فارس، قفقاز، خزر و آسیای مرکزی به کار می‌رود، در حالی که هیچ یک از دو کشور ترکیه و اسرائیل پیوند جغرافیایی واقعی با منطقه یاد شده ندارد و هر دو از حضور جغرافیایی در این مناطق بی‌بهره‌اند.

از آنجا که تمایل یا هدف یاد شده سبب‌ساز تلاش واقعی برای جا انداختن اصطلاح خاورمیانه بزرگ بوده است، بیهودگی این تلاش خیلی زود آشکار شد: چون اولاً هر دو کشور ترکیه و اسرائیل در خزر- آسیای مرکزی فعال بودند، بی‌آنکه توجیهی جغرافیایی داشته باشند، به‌ویژه در دنیای نوین جهانی شدن‌های پرشتاب که تلاش شرکت‌های بزرگ و کشورهای گوناگون مرزها و محدوده‌های جغرافیایی و منطقه‌ای را در می‌نوردد. از آن گذشته، اصطلاح خاور میانه خود بیان‌کننده یک منطقه جغرافیایی نیست، چه رسد به اصطلاح خاورمیانه بزرگ (Mojtahed- Zadeh, 1999, pp. 16 – 20).

در چند دهه اخیر اصطلاح خاورمیانه یا خاور نزدیک و یا خاورمیانه و نزدیک با دگرگشتی‌های فراوان بر حسب سرزمین‌های دربرگیرنده، مورد استفاده قرار داشته است، با پیرامون‌هایی که از شمال آفریقا گرفته تا مرزهای هندوستان و از مرزهای جنوبی قفقاز و خزر- آسیای مرکزی گرفته تا دریای سرخ و دورتر از آن کشیده می‌شود. این یک گستره جغرافیایی بسیار پهناور است، آشکارا بی‌بهره از هرگونه همگنی‌های جغرافیایی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، استراتژیک یا هر سنجی دیگری که براساس تعاریف سول کوهن^۱ توان عرضه مفهوم مکانی منطقه را داشته باشد (Cohen, 1976).

گستره پهناوری که به‌عنوان خاورمیانه شناخته می‌شود، در حقیقت آمیزه‌ای است از چند منطقه گوناگون جغرافیایی همانند خلیج فارس، شامات (یا مدیترانه خاوری)، مغرب و غیره که هر یک به‌دلیل همگنی عواملی که یک فضای جغرافیایی را به‌عنوان منطقه می‌نمایاند، خود یک منطقه به‌شمار می‌آید. در چنین شرایطی، به‌دلیل رعایت دقت و تناسب جغرافیایی بوده است که نگارنده در همان سال‌های واپسین دهه ۱۹۹۰ در چند کنفرانس بین‌المللی اصطلاح آسیای باختری را با دربرگرفتن خاور میانه و دو منطقه خلیج فارس و آسیای مرکزی، پیشنهاد کرد که موردپسند محافل بین‌المللی قرار گرفت.

هم‌زمان نگارنده در نوشته‌های مختلف هم خلیج فارس را یک منطقه ویژه و مستقل معرفی کرد و هم پذیرفتن آمیخته‌ای از مناطق خزر، قفقاز و آسیای مرکزی را به‌عنوان یک منطقه

1. Saul Cohen

ژئوپلیتیک واحد پیشنهاد داد. تردیدی نیست که استفاده از این عنوان‌ها و مفاهیم وابسته کارایی ضروری را در بحث خواهد داشت.

هارتلند جدید در آسیای باختری

هر مطالعه‌ای پیرامون امنیت در یک منطقه باید در درجه نخست منابع تهدید نسبت به منافع اقتصادی یا کارکرد سیاسی در آن منطقه را شناسایی کند. این موضوع خود بستگی به آن دارد که چنین منطقه‌ای منافع اقتصادی و یا کارکرد سیاسی خود را چگونه تعریف می‌کند. بلافاصله پس از فروپاشی شوروی، ایالات متحده در حرکتی حیرت‌انگیز مدعی وجود منابع انرژی بسیار گسترده‌ای در خزر شد و حتی ارقام فریبنده‌ای مانند ۲۰۰ میلیارد بشکه را اعلام کرد. براساس این ادعاها بود که استنباط تبدیل خزر به یکی از دو منبع اصلی تولید انرژی در قرن بیست و یکم را پیش آورد.

براساس همین استنباط بود که فرض شد دو منطقه خلیج فارس و خزر- آسیای مرکزی می‌روند که به‌عنوان دو انبار اصلی تأمین‌کننده انرژی چند دهه نخستین قرن بیست و یکم، در نظام جهانی آینده نقش به هم پیوسته ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک پر اهمیتی را ایفا نمایند. به این ترتیب، هر مسئله‌ای امنیتی در این دو منطقه توجه عمده جهانی و منطقه‌ای را به یکسان جلب کرد. از چنین توجه و نگرانی‌های استراتژیک بود که دورنمای تازه‌ای از مفهوم هارتلند از به هم آمیختن این دو منطقه ژئوپلیتیک شکل‌گیرنده ترسیم شد (Kemp, 1997, pp. 14-16). در این شکل‌دهی عجولانه به یک هارتلند جدید در منطقه اوراسیا، ایران خود به خود در مقام پلی سرزمینی میان دو منطقه خلیج فارس و خزر- آسیای مرکزی قرار گرفت. به گفته دیگر، فکر می‌شد که اگر قرار باشد خاورمیانه و خلیج فارس با منطقه خزر- آسیای مرکزی ارتباطی جغرافیایی برقرار کنند، چنین ارتباطی تنها از راه ایران واقعیت‌پذیر است، چرا که ایران تنها کشور خاورمیانه و خلیج فارس است که در منطقه خزر- آسیای مرکزی حضور جغرافیایی واقعی دارد.

در همان حال، ایالات متحده آمریکا پذیرفتن موقعیت جغرافیایی جدید ایران و در نظر گرفتن آن در طرح‌های امنیتی مربوط به نظام نوین جهانی مورد نظر خود را دشوار دید. این وضعیت جغرافیایی بستری ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک را شالوده ریخت که مفاهیم امنیتی متفاوت ایرانی و آمریکایی رو در روی هم قرار گرفته و بر روابط دو جانبه میان آن دو سایه افکند. همین وضع، دست کم از دید نظری، منبع عمده‌ای از تهدید برای امنیت آسیای باختری شمرده شد.

ایران برای دورانی دراز مدت برای همسایه جناح شمالی خود به عنوان مانع سرزمینی تلقی می‌شد که چون از دسترسی به آب‌های گرم جنوب- خلیج فارس و اقیانوس هند- جلوگیری می‌کرد، می‌بایستی بر آن چیره شد. فروپاشی نظام ژئوپلیتیک دو قطبی جهان در آغاز دهه ۱۹۹۰ در نتیجه فروپاشیدن شوروی و پیدایش شماری از ملت‌های جدید به‌ویژه در منطقه خزر- آسیای مرکزی، ایالات متحده و یارانش را به دو منطقه خلیج فارس و خزر کشاند. همین روی آوردن ناگهانی آمریکا مسئله امنیت در آن بخش از جهان را به صورت موضوع عمده‌ای درآورده و توجه همگان در منطقه و جهان را به آن جلب کرد.

نظام جهانی دگرگون شده در دهه ۱۹۹۰، اوضاع آسیای باختری و اولویت‌های ژئواستراتژیک آن را در حدی باورنکردنی دگرگون کرد. در همان حال اولویت‌های ژئواستراتژیک در خلیج فارس، از نگرانی نسبت به تهدید و رخنه شوروی به منطقه، به گسترش تشنج ناشی از اختلافات جغرافیایی- سیاسی در درون منطقه دگرگون شد. در جایی که مواردی چند از اختلافات سرزمینی وجود داشته و دارند و برخی از این اختلافات در نتیجه دخالت خارجی می‌توانند به اندازه بحران ۱۹۹۱-۱۹۹۰ کویت انفجارآمیز باشد.

در حالی که شعله‌ور شدن جنگ عراق علیه ایران و بحران کویت و اشغال عراق توسط ایالات متحده ثابت کرده است که دخالت ایالات متحده-نومحافظه‌کار در اختلافات جغرافیایی- سیاسی در خلیج فارس به‌عنوان مهم‌ترین منبع ناامنی در آن منطقه است. آنچه امنیت منطقه خزر- آسیای مرکزی را تهدید کرده و می‌کند، همانا بازی‌های ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی است که ایالات متحده-نومحافظه‌کار با بازیگران گوناگون در آن منطقه پی‌گیری کرده و هنوز ادامه می‌دهد. این مسئله است که در صفحات بعدی مورد دقت و بررسی قرار می‌گیرد.

الف- مسائل امنیتی در خلیج فارس

با فروپاشی نظام جهانی دو قطبی در نتیجه سرنگون شدن اتحاد شوروی و پیمان ورشو در سرآغاز دهه ۱۹۹۰، در مفاهیم امنیتی منطقه خلیج فارس دگرگونی چشمگیری رخ داد. این مفاهیم از تهدیدهای خارجی نسبت به سلامت و امنیت تنگه هرمز، به کشمکش‌های سرزمینی فزاینده درون منطقه‌ای و بهره گرفتن خارجی از آنها دگرگونی حاصل کرد. از آن میان بحران ۱۹۹۱-۱۹۹۰ کویت، قدرت‌های بزرگ را به بهانه حفظ امنیت به منطقه آورد. به درازا کشیده شدن حضور نظامی، به‌ویژه اشغال عراق و توسعه پایگاه‌های نظامی در کویت و قطر می‌تواند منبع بالقوه‌ای از تنش و ناامنی در منطقه ارزیابی گردد.

در نگاهی تاریخی به تحولات ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک خلیج فارس در دوران جدید: یعنی قرن ۱۹، ۲۰ و ۲۱، بررسی وجوه تباین سه دوره در تاریخ سیاسی منطقه اهمیت فراوانی دارد. سه دوره‌ای که طی آن قدرت‌های فرامنطقه‌ای امور منطقه را اداره کردند. کشورهای منطقه‌ای امور خود را به‌عهده داشتند و قدرت‌های فرامنطقه‌ای بازگشته و کنترل منطقه را به اختیار خود گرفتند:

۱. دوران چیرگی بریتانیا

در دوران حضور استعماری خود در خلیج فارس، بریتانیا مسائل حکومتی و سرزمینی در منطقه را با ناهمخوانی‌های فراوان پی‌گیری کرد. بازده طبیعی یک چنین برخورد ناهمخوان با مسائل نمی‌توانست جز بروز شمار زیادی از اختلافات سرزمینی و مرزی در منطقه باشد. پژوهشگران کنونی بریتانیایی بر این باور هستند که این وضع ناشی از نزدیک شدن منافع بریتانیا با منافع یکی از کشورها در زمانی ویژه بود و ناهمخوانی آن با منافع دیگری و بالعکس. آنان بر این باورند که برخورد بریتانیا با مسئله اختلافات سرزمینی در خلیج فارس متکی بر سیاست رها کردن مسئله بود، تا هنگامی که آن مسئله مشکلی ایجاد نکند. ممکن است وضع چنین بوده باشد، ولی حقیقتی که انکار شدنی نیست این که جانبداری از یک طرف دعوا در دوران ویژه و پشتیبانی کردن از طرف دیگر دعوا در دورانی دیگر، در عمل میان کشورهای منطقه تفرقه انداخته و اعمال حکومت بریتانیا را آسان می‌ساخت و توجیهی منطقه‌ای در اختیار بریتانیا می‌گذارد تا نقش استعماری خود را ادامه دهد.

۲. دوران پس از استعمار

اعلامیه ژانویه ۱۹۶۸ بریتانیا در زمینه واپس کشیدن نیروهای خود از خاورمیانه سوئز تا انتهای ۱۹۷۱ احساسی از یک فوریت سیاسی-امنیتی را در منطقه خلیج فارس دامن زد که همکاری‌های ایرانی-عربی را ضروری ساخت. عاملی افزون بر این وضع، فضایی از حسن‌نیت بود که در نتیجه دیدار ۱۹۶۵ و ۱۹۶۸ سران ایران و عربستان سعودی به‌وجود آمد و طی آن دو طرف به گسترش همکاری میان کشورهای منطقه مصمم شدند. آیین پسا-ویتنامی نیکسون در زمینه عدم دخالت مستقیم ایالات متحده در مسائل منطقه‌ای و واگذاردن حل و فصل مسائل منطقه‌ای به دوستان منطقه‌ای، واشنگتن را وادار کرد تا دوستان منطقه‌ای خود را در خلیج فارس، یعنی ایران و عربستان سعودی را تشویق نماید که مسئولیت‌ها در قبال امنیت را خود بر عهده گیرند. در عمل خود آنان و متحدین اروپایی آنان در همکاری ایرانی-عربی برای حفظ امنیت خلیج فارس اخلاص کرده و شریطی را فراهم آوردند که ایران به تنهایی همه مسئولیت‌ها را به‌عهده گیرد.

حضور ایران در خلیج فارس در دو هزار کیلومتر خط کرانه‌ای (در خلیج فارس، تنگه هرمز و دریای عمان) عبور حدود ۹۰ درصد تجارت ایران با جهان خارج از راه‌های دریایی یاد شده، شرایط جغرافیایی ویژه‌ای را به ایران تحمیل می‌کند که تهران هرگز نمی‌تواند آن را نادیده گیرد. عوامل آمریکایی و اروپایی عربستان سعودی را از همکاری رسمی و علنی با ایران در دوران پس از خروج بریتانیا از خلیج فارس بازداشتند و شرایطی فراهم آوردند که ایران مجبور شد به تنهایی خود را درگیر انجام آن مسئولیت پر هزینه و پر درد سر نماید و نقشی را عهده گیرد که از سوی همانان به‌عنوان نقش ژاندارم خلیج فارس به تمسخر درآمد.

آنان هرگز نخواستند این واقعیت را تأیید کنند که نقش‌آفرینی ایران در خلیج فارس، در هر حکومتی، تابع الزامات جغرافیایی منطقه است و یکسره از سوی جغرافیای یاد شده ایران دیکته می‌شود. به‌همین دلیل منابع غیراطلاعاتی غرب مانند کتاب قبله عالم، ژئوپلیتیک ایران^۱ از گراهام فولر^۲ استراتژی خلیج فارس جمهوری اسلامی ایران در خلیج فارس را که تابع شرایط جغرافیایی ایران در منطقه است و شباهت تامی با سیاست نظام حکومتی پیشین ایران در آن منطقه دارد، دلیلی بر علاقه ایرانیان به ایفای نقش یک امپراتوری برتر در خلیج فارس دانسته‌اند (Fuller, 1991). به‌هرحال، قابل توجه است که علی‌رغم کارشکنی‌های آمریکای در منطقه، گونه‌ای از یک تفاهم نانوشته ایرانی-سعودی برای ایجاد موازنه‌های ضروری در منطقه، ژئوپلیتیک دوران پس از خروج از خلیج فارس را شکل داد که هنوز هم در شکل‌گیری‌های ژئوپلیتیک منطقه‌ای مؤثر است. سابقه تفاهم نانوشته یاد شده ایران و عربستان سعودی به دهه ۱۹۷۰ و دوران پادشاهی ملک فیصل برمی‌گردد. هنگامی که آیین پسا-ویتنامی نیکسون دو کشور را تشویق کرد تا مسئولیت‌های لازم را در قبال امنیت منطقه به‌عهده گیرند.

تفاهم حاصل شده میان سران دو کشور سبب‌ساز حل تقریباً همه مسائل و اختلافات ارضی و مرزی در منطقه خلیج فارس شد. نه تنها اختلاف بزرگی مانند شط‌العرب با عراق بعثی حل شد بلکه ایرانیان و عربان خلیج فارس همه مرزهای فلات قاره‌ای خود را، به جز سه مورد حل و فصل کردند. شایان توجه است که در همان دوران بود که با بهره بردن از نظارت موافقت‌آمیز عربستان سعودی، ایران توانست مشکل عظیم مربوط به جزایر تنب بزرگ و ابوموسی را با بریتانیا به سامان رساند.

پس از ظهور انقلاب اسلامی و حمله نظامی رژیم بعث به ایران و حمایت عربان، از جمله عربستان سعودی، از مهاجمین دولت بعثی، روابط ایران و عربستان رو به سردی گذاشت.

1. The Center of the Universe: The Geopolitics of Iran

2. Graham Fuller

ایالات متحده از این وضع علیه ایران بهره گرفت و توانست نیروهای خود را به تدریج در خلیج فارس مستقر سازد. به ابتکار هاشمی رفسنجانی، رئیس‌جمهور وقت ایران بود که روابط دیپلماتیک در سال ۱۹۹۰ از سر گرفته شد و از آن پس تفاهم نانوشته میان دو طرف اثرگذاری بر مسائل منطقه‌ای را دوباره نشان داد.

پیش از آغاز استراتژی جهانی ایالات متحده آمریکا در ستیزه علیه ایران برای محروم کردن مردم ما از حق استفاده از انرژی هسته‌ای، هنگامی که ایالات متحده توسعه و تقویت نیروهای دفاعی ایران را خطری برای صلح و امنیت جهان و منطقه عربی خلیج فارس قلمداد می‌کرد، ملک عبدالله که آن موقع هنوز در مقام ولیعهدی سعودی بود، در مصاحبه‌ای با روزنامه عربی زبان الشرق‌الاسط چاپ لندن در اول ژوئن ۱۹۹۹ با بیان اینکه ایران حق مسلح کردن خود برای حفاظت از خود را دارد، از برنامه‌های تسلیحاتی ایران دفاع کرد.

هر شکل و شمایلی که روابط عربستان سعودی با ایالات متحده از یک طرف و ایران از طرف دیگر در گذر زمان پیدا کند، باید توجه داشت که علاوه بر مسائل امنیتی منطقه، ریاض آگاهانه بر نقش خود و تهران به‌عنوان نمایندگان دو جنبش اسلامی سیاست متفاوت و هابی-شیعی تکیه دارد. همین نکته در حفظ موازنه‌ها در منطقه اهمیتی حیاتی دارد. در حالی که گفته‌های احمدی‌نژاد درباره اسرائیل و هالوکاست حساسیت‌های سیاسی سعودی را در تفاوت دیدگاه ایدئولوژیک با ایران برانگیخت و توسعه صنعت هسته‌ای و گسترش استفاده از انرژی هسته‌ای ایران می‌توانست رقابت‌های قدرتی منطقه‌ای را در عربستان سعودی تحریک کرده باشد، در عمل شاهد بوده‌ایم که در جریان تحریک منطقه علیه برنامه هسته‌ای ایران، هنگامی که قطر و ابوظبی به تحریک لندن و واشنگتن ابراز واهمه از برنامه هسته‌ای ایران را آغاز کرده بودند، عربستان سعودی قاطعانه از حق ایران در استفاده از انرژی هسته‌ای دفاع کرد و برنامه هسته‌ای ایران را غیرواقعی خواند و ترس واقعی منطقه را در تسلیحات اتمی کنترل نشده اسرائیل قلمداد کرد.

به این ترتیب، نه تنها موازنه‌های موجود و تفاهم نانوشته ژئوپلیتیک-ژئواستراتژیک ناشی از آن میان ایران و عربستان سعودی موارد زیادی از سیاست‌های آمریکایی مضر به امنیت و ثبات خلیج فارس را خنثی کرده و سنگ زیر بنای ساختار امنیتی منطقه‌ای محسوب می‌شود، بلکه تا حدود زیادی می‌تواند روابط ایران را با بقیه دنیای عرب نیز شکل دهد (مجتهدزاده، ۱۳۸۶).

برخلاف تبلیغات غرب علیه این دوره چیرگی منطقه‌ای بر امور منطقه، شمار زیادی از مسائل پیچیده سرزمینی و مرزی منطقه در این دوران حل شد. دو مورد از پیچیده‌ترین اختلافات سرزمینی که در این دوره حل شد عبارت بودند از:

۱. حل اختلافات مرزی و سرزمینی میان ایران و عربستان سعودی در سال ۱۹۶۸ که شامل دو جزیره نیز می‌شد؛

۲. تفاهم نوامبر ۱۹۷۱ میان شارجه و ایران در مورد جزیره ابوموسی. این موارد شمار دیگری از حل اختلافات سرزمینی و مرزی را در پی داشت:

- تعیین مرزهای فلات قاره‌ای میان ایران و قطر در سال ۱۹۶۹؛

- تعیین مرزهای فلات قاره‌ای میان ایران و بحرین در سال ۱۹۷۱؛

- تعیین مرزهای فلات قاره‌ای میان ایران و عمان در سال ۱۹۷۵ در تنگه هرمز؛

- حل اختلافات مرزی خشکی و رودخانه‌ای میان ایران و عراق در سال ۱۹۷۵؛

- مرزهای دریایی میان ایران، دوبی، قطر و ابوظبی نیز در این دوران تعیین شد.

از دیگر جلوه‌های تفاهم و همکاری‌های ایرانی-عربی در دوران ده ساله ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۸ می‌توان از اقدام ایران در زمینه باز پس گرفتن ادعای تاریخی نسبت به بحرین یاد کرد که تحسین جهانی را برانگیخت و پاسخ فوری و اثربخش به درخواست یاری از سوی سلطنت عمان در سال ۱۹۷۳ برای خشی کردن توطئه مارکسیستی-جدایی خواهی علیه یکپارچگی سرزمینی آن کشور. همچنین همکاری‌های ایرانی-عربی در سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) منطقه خلیج فارس را در قلب ژئوپلیتیک جهانی دهه ۱۹۷۰ قرار داد و در عمل کفه ترازوی نفوذ سیاسی را به سود منطقه خلیج فارس، یعنی به سود عربان و ایرانیان، سنگین ساخت (Mojtahed-Zadeh, 2003, pp. 69-86).

حتی امروز نیز شایان توجه فراوان است که این تفاهم به صورت سنگ زیربنای موازنه و همکاری‌های ایرانی-عربی در منطقه عمل می‌کند. نه تنها عربستان سعودی در استراتژی ضدایرانی سال‌های میانه دهه ۲۰۰۰ ایالات متحده در منطقه شرکت نکرد، بلکه در مقام ترمزی جهت خنثی کردن امیال امارات و قطر در راستای بهره گرفتن از فشارهای آمریکای علیه ایران و پیش بردن ادعاهای سرزمینی ابوظبی نسبت به جزایر ایرانی عمل کرد.

وزیردفاع عربستان سعودی در یک نوبت حتی وزیر خارجه امارات را بابت به خطر انداختن امنیت منطقه و مصالح امنیتی کشورهای مهم شورای همکاری خلیج فارس از راه ادامه این ادعاهای بی‌اساس سرزنش کرد. این جنبه ویژه از سیاست‌های منطقه‌ای عربستان سعودی حاصل یک تفاهم نانوشته ژئواستراتژیک میان آن کشور و ایران است که براساس آن، موازنه

سیاسی میان ایران و عربستان سعودی سنگ زیربنای ساختار امنیتی خلیج فارس است. اگر این موازنه و تفاهم که بحرین و کویت و عمان به آسانی در آن می‌گنجند، حفظ گردد، امنیت منطقه تداوم خواهد یافت و منافع همگان در آنجا حفظ خواهد شد، ولی هرگونه تزلزل در این تفاهم، سبب تزلزل در امنیت منطقه خواهد بود.

۳. جنگ‌ها و فرا آمدن چیرگی آمریکایی

حمله عراق به ایران نیروهای دریایی ایالات متحده را به بهانه اسکورت کردن کشتی‌های کویتی، به منطقه آورد و اشغال کویت از سوی عراق بهانه ضروری را در اختیار ایالات متحده گذارد تا حضور نظامی خود را در خلیج فارس دائمی سازد. دست کم، در برخورد با ماجراجویی بعثیان در ایران، مقامات آمریکایی آشکارا سیاست‌ها و سیاستمداران وقت کشور خود را مسئول قلمداد کرده‌اند. بروز این تحولات که در همانندی زیادی با سیاست‌های استعماری تفرقه بیانداز و حکومت کن بوده است، هم‌زمان شد با دگرگونی‌های سریعی که در نظام ژئوپلیتیک جهانی بروز کرد. دگرگونی‌هایی که اهمیت کنترل باختر زمین بر منطقه خلیج فارس را در شرایط نامعلوم جهانی قرن بیست و یکم فزونی داد. این یک وضع موجود جدید است که ادامه یافتن آن نیازمند تغذیه شدن از اختلافات ادامه یابنده میان کشورهای منطقه است.

از سوی دیگر، همسان با تمرکز یافتن توجه بین‌المللی روی مسائل امنیتی مربوط به دو انبار انرژی آسیای باختری، یعنی خلیج فارس و دریای خزر، اهمیت موقعیت جغرافیایی بی‌همتای ایران میان این دو منطقه و اجتناب‌ناپذیری نفوذ طبیعی آن بر مسائل امنیتی منطقه‌ای بالا می‌گیرد. بر اساس این زمینه‌ها و این حقیقت که ایران تشنج‌زدائی را در روابط خارجی خود به‌کار گرفت و کوشید خود را با حقایق ژئوپلیتیک جهانی قرن بیست و یکم هماهنگ سازد، ایالات متحده سیاست ستیزه و رویارویی با منافع ملی ایران و نقش سازنده‌اش در منطقه را از راه منزوی کردن آن در هر دو منطقه پی‌گیری کرد و در برخورد با برنامه انرژی هسته‌ای ایران این سیاست را تا سرمنزل شکست قطعی خود ادامه داد.

پافشاری واشنگتن بر این رویکرد بر خلاف این خرد متعارف بوده است که بهترین شکل تضمین امنیت منطقه‌ای درگیر کردن بازیگران منطقه‌ای است. درست همان کاری که متحدان ایالات متحده در خلیج فارس موفق شدند از طریق توسعه همکاری با ایران برای صلح و ثبات این منطقه انجام دهند. با در نظر گرفتن این حقیقت که نظام دگرگون شونده جهانی، گروه‌بندی منطقه‌ای را برای رسیدن به یک نظام جهانی چند قطبی ضرورت می‌بخشد و منافع ملی ملت‌ها

1. Status quo

در مناطق گوناگون در مقام ضرورت‌های منطقه‌ای، همگرایی منطقه‌ای را برای ماندگاری خط‌مشی‌های منطقه‌ای در جهان سیاسی نوین ضروری می‌سازد، حل و فصل کشمکش‌های سرزمینی لازمه‌ای به‌شمار می‌آید برای رسیدن به آن‌گونه از منطقه‌گرایی که برازنده ژئوپلیتیک جهانی عصر حاضر است.

ب- مسائل امنیتی در خزر- آسیای مرکزی

همان‌گونه که مسائل جغرافیایی منبع اصلی امنیت منطقه‌ای در خلیج فارس شمرده می‌شود، مسائل جغرافیایی مانند ژئوپلیتیک دسترسی به دنیای خارج و ژئوپلیتیک لوله‌های نفتی و گازی می‌توانند منبع اصلی نا امنی در منطقه خزر- آسیای مرکزی شمرده شوند. در بررسی‌های ژئوپلیتیک جهان پس از فروپاشی نظام دو قطبی، نگارنده در نوشته‌های مفصل خود در سال‌های میانی دهه ۱۹۹۰ در نظر گرفتن یک منطقه ژئوپلیتیک براساس مدل کهن سول کوهن^۱ را از آمیخته‌ای از سه منطقه مستقل قفقاز، خزر و آسیای مرکزی پیشنهاد داد. براساس این فرض، آمیخته‌ای از سه منطقه قفقاز، خزر و آسیای مرکزی می‌تواند در مقام یک گستره ژئوپلیتیک پهناور در آن واحد، توسط دریای خزر، از هم جدا شده و به هم پیوند یابد.

به گفته دیگر، برای آسان ساختن زیربنای جغرافیایی این‌گونه بررسی‌ها، می‌توان از جمع آوردن سه بخش یاد شده منطقه ژئوپلیتیک یگانه‌ای را فرض نمود و آن را منطقه خزر- آسیای مرکزی نام داد. عوامل چند گانه جغرافیایی و محیط انسانی این روش ویژه تشخیص، تعیین و تعریف منطقه را یاری می‌دهد، که در همان‌حال، می‌تواند منبع منطقه‌ای معقولی را در اختیار گذارد که برای مطالعه مسائل منطقه‌ای متمرکز درباره این گستره پهناور سخت مورد نیاز است.

۱. ژئوپلیتیک دسترسی

همه کشورهای جدا شده از اتحاد شوروی پیشین در قفقاز، خزر و آسیای مرکزی کشورهای محاصره شده در خشکی هستند و بی‌بهره از دسترسی مستقیم یا آسان به راه‌های دریایی بازرگانی بین‌المللی. قزاقستان، ترکمنستان و جمهوری آذربایجان همراه با روسیه و ایران در دریای خزر هم کرانه‌اند. این جغرافیای ویژه می‌تواند بازرگانی دریایی میان پنج کشور کرانه‌ای را تشویق نماید. ولی چنین پیشرفتی نمی‌تواند مسئله عدم دسترسی دریایی به بازارهای جهانی را حل کند. در چارچوب پیشنهاد تعریف منطقه خزر- آسیای مرکزی بود که نگارنده تنها راه عملی حل مشکل جغرافیایی دسترسی را در ایده ارتباط دادن همه این

1. Saul Cohen

جمهوری‌های آن منطقه و افغانستان به خلیج فارس و دریای عمان از راه گسترش شبکه‌هایی از راه و راه‌آهن و لوله نفتی و گازی پیشنهاد داد.

یکی از چشمگیرترین جنبه این پیشنهاد واگذار کردن یک بندر کوچک از بنادر فراوان ایران در خلیج فارس و دریای عمان به هر یک از کشورهای محاصره شده در خشکی ژرفای ژئوپلیتیک شمالی ایران بود. برخی از تحولات در دهه ۱۹۹۰ و پس از آن در رابطه با تسهیل دسترسی منطقه خزر- آسیای مرکزی به خلیج فارس از راه ایران امیدوار کننده بود.

در دسامبر ۱۹۹۱ قزاقستان و ایران قراردادی را امضا کردند که جمهوری‌های آسیای مرکزی را از امکان ارتباط دادن شبکه راه‌آهن خود به خلیج فارس از راه ایران برخوردار می‌ساخت. قرارداد دیگری که در همان سال میان ایران و اتحاد از میان رفته شوروی امضا شد، عبور اقوام ترکمن، ارمنی و آذری از مرزهای دو کشور تا ژرفای ۴۵ مایل در ایران و جمهوری آذربایجان، ایران و ارمنستان، و ایران و ترکمنستان را مجاز می‌ساخت.

در ژوئن ۱۹۹۵ ایران، ترکمنستان و ارمنستان قرارداد سه‌جانبه‌ای را برای گسترش بازرگانی زمینی میان سه کشور امضا کردند. ماه مارس آن سال شاهد به هم پیوستن شبکه راه‌آهن آسیای مرکزی به شبکه راه‌آهن ایران بودیم. این دو شبکه راه‌آهن در مارس ۱۹۹۶ در حضور شمار زیادی از سران دول منطقه یا نمایندگان آنان، به هم وصل شدند. دولت‌های کشورهای شرکت کننده در این مراسم موقعیت جغرافیایی ایران را، به‌عنوان پل اصلی برای دسترسی کشورهای خزر- آسیای مرکزی به دنیای خارج تعریف کردند (Ettelaat International (a), 1995).

فرضیه پیشنهادی ارتباط ژرفای ژئوپلیتیک شمالی ایران به ژرفای ژئوپلیتیک جنوبی آن شامل این بحث بود که چنین ارتباطی می‌تواند دسترسی مستقیم کشورهای عربی تولیدکننده نفت خلیج فارس به منطقه خزر- آسیای مرکزی را تسهیل کند. این کشورهای ممکن است خواهان درگیر کردن منافع ملی خود در فعالیت‌های منطقه‌ای باشند که می‌تواند در بازارهای بین‌المللی انرژی رقیب منطقه خلیج فارس شود.

همین‌گونه، به‌عنوان یک پل سرزمینی ارتباط‌دهنده خزر- آسیای مرکزی به اقیانوس هند، ایران می‌تواند نقشی محوری را در روابط بازرگانی هندوستان با آن منطقه عهده گیرد. کشتی‌های بازرگانی هندوستان در حال حاضر از بندرهای گرجستان و اوکراین استفاده می‌کنند، به اضافه صدها کیلومتر راه خشکی که از سرزمین‌های روسی می‌گذرد تا به آسیای مرکزی رسد. ایران پیشنهاد کرده است که هندوستان هزینه تأسیس هفتصد کیلومتر راه‌آهن وصل‌کننده بافق به مشهد را تأمین نماید (Ettelaat International(b), 1995, p.8).

تا راه دسترسی خلیج فارس به آسیای مرکزی را صدها کیلومتر کوتاه‌تر سازد. چنین کاری می‌تواند هندوستان را در آسیای مرکزی از برتری رقابتی آشکاری نسبت به دیگران در شبه قاره برخوردار سازد. براساس درک همین موقعیت ممتاز بود که هندوستان و ترکمنستان در تاریخ ۲۲ فوریه ۱۹۹۷ با ایران قراردادی برای گسترش ارتباطات ترانزیتی امضا کردند، ولی اغواگری‌های مالی و اقتصادی ایالات متحده، به‌ویژه در زمینه همکاری هسته‌ای و گسترش بازار داخلی آمریکا به روی تجارت هندی، سرانجام توانست هندوستان را از درگیر شدن در بازی ژئوپلیتیک جدید و رقابت با دیگران در منطقه خزر- آسیای مرکزی باز دارد. آمریکا سخت کوشیده و می‌کوشد در کار واقعیت یافتن لوله‌های گازرسانی ایران به پاکستان و هندوستان اخلال کند.

فرضیه ارتباط ژرفای ژئوپلیتیک شمالی ایران به ژرفای ژئوپلیتیک جنوبی آن از راه‌های یاد شده مورد استقبال کشورهای منطقه آسیای مرکزی قرار گرفت و یکی- دو کشور از آن میان رسماً اعلام آمادگی کردند که با استفاده خودمختارانه از بنادری در جنوب ایران این ژئوپلیتیک ممتاز را عملی سازند. با آنکه برخی محافل دانشگاهی اجرای این فرضیه را در چارچوب اصطلاح شمال و جنوب به‌دولت پیشنهاد دادند، جمهوری اسلامی ایران در این راستا گامی برنداشته است.

۲. ژئوپلیتیک لوله‌های نفتی

از دیدگاه اقتصادی، لوله‌کشی کردن نفت و گاز منطقه خزر- آسیای مرکزی به دنیای خاور و بازارهای جدید مصرف در هند و چین و همچنین به دنیای باختر از راه سرزمین‌های ایرانی، بدون تردید، عملی‌ترین راه قابل رقابت ساختن بهای نفت و گاز صادراتی این منطقه است. به‌ویژه هنگامی که صدور گاز از منابع عظیم گاز ایران در خلیج فارس به اروپا مورد نظر قرار گیرد.

راه ایران به اروپا و آمریکا کوتاه‌ترین، امن‌ترین و ارزان‌ترین گزینه را میان راه‌های صادراتی گوناگون برای صادر کردن کالای انرژی‌زای منطقه در اختیار می‌گذارد. امکانات ایران در زمینه کارگر فنی ماهر در صنایع نفتی، تسهیلات بندری و حمل‌ونقل، پالایش و آلیشگاه‌های موجود و شبکه موجود لوله‌های نفتی و گازی امتیازات فنی و لجستیک چشمگیری را در اختیار می‌گذارد که هیچ گزینه دیگری از راه‌های صدور نفت و گاز- آسیای مرکزی را یارای هم‌وردی با آن نخواهد بود.

شبکه لوله‌های گازی ایران به جمهوری آذربایجان وصل است و در نزدیکی ترکمنستان قرار دارد. خط لوله‌ای که قزاقستان را به این شبکه وصل کند، دست کم، چهار برابر کوتاه‌تر و

ارزان‌تر از هر گزینه دیگری است که بخواهد از راه سرزمین‌های سخت و ناامن به دریای سیاه یا مدیترانه کشیده شود. امتیاز همه جانبه یک شبکه از خط لوله عبور کننده از راه ایران برای صدور نفت و گاز خزر- آسیای مرکزی بر همه آنان که دست‌اندرکار هستند آشکار است. چند قرارداد جهت بهره‌برداری از این مسیر برای صادر کردن نفت و گاز خزر به شبه قاره هند، چین، خاور دور، اروپا و استرالیا از راه ایران به امضا رسیده است (Mojtahed-Zadeh, 1998, pp105-124). حتی صدور بخشی از نفت ترکمنستان، از طریق راه‌های زمینی، از مسیر ایران و ترکیه به مدیترانه آغاز شده و هنگامی که ژئوپلیتیک آمریکایی خنثی ساختن موقعیت جغرافیایی ایران در بازرگانی انرژی خزر- آسیای مرکزی از بهره گرفتن از این عملی‌ترین راه جلوگیری کرد، قزاقستان و ترکمنستان صدور قسمتی از این نفت خام خود را از راه مبادله با ایران را آغاز کردند.

اعلامیه پایانی کنفرانس سران اکو (سازمان همکاری اقتصادی) در عشق‌آباد در ۱۴ مه ۱۹۹۷ احتمال سرمایه‌گذاری برای تأسیس لوله‌های نفتی از راه ایران را مورد توجه قرار داد. علی‌رغم همه احوال، وضعیت ایالات متحده آمریکا در قبال نقش ایران در این منطقه ناشی از این پیش‌داوری قاطع است که هیچ‌گونه نقش‌آفرینی ایرانی در امور خزر- آسیای مرکزی مورد علاقه ایالات متحده آمریکا و متحدان ترک و اسرائیلی آن نبوده و نیست (Ettelaat International(b), 1995).

افزون بر این، ژئوپلیتیک آمریکایی منحرف ساختن راه‌های صدور نفت و گاز خزر- آسیای مرکزی از راه‌های طبیعی آن، نه تنها از ایده سود رساندن به متحد ترک دیکته می‌شود، تا از این طریق گونه‌ای کنترل استراتژیک نیز روی خطوط لوله برقرار شود، بلکه از این دیدگاه نیز ناشی می‌شود که بالقوه‌های جغرافیایی ایران به‌عنوان تنها کشور ارتباط دهنده دو منطقه پراهمیت خلیج فارس و خزر- آسیای مرکزی امکان به‌دست آوردن نقش عمده‌ای در ژئوپلیتیک جهانی قرن بیست و یک را در اختیار ایران می‌گذارد و این امکان باید خنثی شود تا امنیت منطقه‌ای و جهانی مورد تفسیر ویژه ایالات متحده حفظ بماند (Woolf, 6-9 March 2000). این ژئوپلیتیک آمریکایی آشکارا ضدایرانی در منطقه پی‌گیری می‌شود، بی‌اعتنا به روند دموکراتیک شدن در ایران و بر خلاف این حقیقت که منافع ملی به تدریج جانشین مصالح ایدئولوژیک در سیاست خارجی ایران منطقه شده پی گرفته می‌شود.

فراتر، آنچه در ورای ژئوپلیتیک نفت و گاز خزر- آسیای مرکزی روی داده، امضای شمار زیادی قرارداد سرمایه‌گذاری در منطقه است که براساس آن ایالات متحده توانسته است ادعای داشتن منافع واقعی را در منطقه پیش کشد. این ادعا، به‌جای خود، تلاش واشنگتن را برای پر

کردن خلاء ژئوپلیتیک بر جای مانده از شوروی پیشین یاری می‌دهد تا بتواند حرف آخر در امور منطقه را از آن خود سازد. در همین راستا بود که ایالات متحده کوشید ایران را در ژئوپلیتیک جدید غرب آسیا منزوی کند. آشکار است که عدم موفقیت ایران در ایجاد هماهنگی با دیگر کشورهای خزر برای سر و سامان دادن به رژیم حقوقی دریای خزر حالت سکوت و سکونی را در نقش‌آفرینی ایران در ژرفای ژئوپلیتیک شمالی‌اش داد. از فراز چنین سکوی ژئوپلیتیکی بوده است که ایالات متحده کوشید تا از راه گسترش ناتو به سوی خزر- آسیای مرکزی آرام آرام به‌سوی ایجاد ترتیباتی امنیتی ویژه خود برای منطقه حرکت کند (مجتهدزاده، ۱۹۹۹).

شایان ذکر است که ایالات متحده در اواخر دهه ۱۹۹۹ چند مانور نظامی مشترک را در آسیای مرکزی با شرکت همه کشورهای خزر- آسیای مرکزی به‌جز ایران به‌صحنه آورد و علی‌رغم حضور جغرافیایی و نفوذ فرهنگی پرتوان ایران در آن منطقه با شرکت دادن ترکیه که از اعضای ناتو است، اما بدون هرگونه ارتباط جغرافیایی با منطقه خزر- آسیای مرکزی، این صف‌آرایی ژئواستراتژیک همراه با اعلام ۲۰ فوریه ۱۹۹۹ از سوی رئیس‌جمهور آذربایجان که کشورش آماده پیوستن به ناتو است، تردیدی بر جای نگذاشته که ایالات متحده در اندیشه نظامی کردن آسیای باختری است، بی‌آنکه دلیلی حقیقی برای نظامی کردن منطقه وجود داشته باشد و یا موفقیت زیادی کسب کرده باشند (مجتهدزاده، ۱۹۹۹).

پیشنهاد ترکیه در سال ۲۰۰۰ جهت شکل دادن به یک ترتیبات امنیتی برای قفقاز به بهانه جنگ داخلی چچن، موفقیتی حاصل نکرد. پیشنهاد ترکیه در زمینه ایجاد ترتیباتی در منطقه با شرکت دادن اعضای ناتو و بدون حضور بازیگران منطقه‌ای چون ایران، تنها می‌توانست سوءظن مربوط به گسترش ناتو به‌سوی خزر- آسیای مرکزی را واقعی جلوه دهد (Mojtahed-Zadeh, 2000) و این امری است که می‌تواند موازنه کنونی را در منطقه سرنگون سازد و ناامنی را در این بخش از جهان فزونی بخشد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در خلیج فارس، حجم عمده اصلی اختلافات ایرانی- عربی گستره و پیچیدگی افزون‌تر از اختلافاتی نیست که برای دورانی دراز در بریتانیا، فرانسه و آلمان وجود داشته است. اگر ملت‌های اروپایی آموخته‌اند که منافع مشترک میان خود را بر اختلافات مشترک برتری دهند، مسلماً عربان و ایرانیان نیز می‌توانند بیاموزند که منافع مشترک خود را بر اختلافات میان خود برتری دهند. عربان و ایرانیان در سال‌های اخیر انبوهی از تبلیغات را در منطقه خود تجربه کرده‌اند که کشورهای منطقه را به داشتن هدف‌های نامیمون علیه یکدیگر متهم ساخته و

می‌تواند تنها به یک نتیجه منجر شود و آن یافتن راه نجات است در چیره ساختن قدرت‌های فرامنطقه‌ای بر امور منطقه به بهای فدا کردن احترام به خود و اعتماد به نفس منطقه‌ای. اندیشیدن به شرایط، ضرورت طرح این سؤال را پیش می‌کشد که آیا قدرت‌های فرامنطقه‌ای دست به کاری زده‌اند که کشورهای منطقه را در راه حل اختلافاتشان و ایجاد ترتیباتی منطقه‌ای برای صلح و همکاری یاری داده باشند؟ یا این که آنها سرگرم تشویق اختلافات سیاسی و سرزمینی بوده‌اند تا بتوانند توجیهی منطقه‌ای برای ادامه چیرگی نظامی، فروش اسلحه و دخالت‌های سیاسی خود در امور منطقه در اختیار داشته باشند؟ در آسیای باختری موارد زیر را می‌توان به‌عنوان عوامل اصلی تأثیرگذار بر نقش ژئوپلیتیک فعلی ایران به حساب آورد:

الف- موقعیت جغرافیایی بی‌همتای ایران میان خلیج فارس و دریای خزر و این حقیقت که ایران ظرفیت ارتباط دادن ژرفای ژئوپلیتیک شمالی خود به ژرفای ژئوپلیتیک جنوبی را دارد، از راه اختصاص دادن بندری از بنادر فراوانش در خلیج فارس به هر یک از کشورهای محاصره شده در خشکی خزر- آسیای مرکزی برای استفاده اختصاصی و خودمختار آنها در چارچوب حاکمیت ملی و حکومت قوانین ایران. نه تنها این کار موقعیت جغرافیایی بی‌همتای ایران را به یک موقعیت ژئوپلیتیک بی‌همتا در نظام جهان تبدیل خواهد کرد، بلکه کشورهای منطقه خزر- آسیای مرکزی را از امکان دسترسی مستقیم به راه‌های بازرگانی بین‌المللی برخوردار ساخته و کشورهای خلیج فارس را نیز از امکان دسترسی آسان برای به دست آوردن نقشی در بازرگانی انرژی منطقه خزر- آسیای مرکزی برخوردار خواهد کرد (مجتهدزاده، ۱۹۹۸).

ب- روند دموکراتیزه شدن ایران و مشارکت عمومی گسترش‌یابنده ایران که نمی‌تواند از دید ایالات متحده پنهان بماند، این پیام را دربر دارد که واشنگتن از این پس دیگر تنها با آیت‌الله‌ها در ایران طرف نیست، بلکه به‌گونه‌ای روزافزون خود را با مردم ایران رودررو می‌بیند، چنان‌که اعتراض‌های گسترده دانشگاهیان ایرانی در غرب که نگارنده آنان را در جمع روشنفکران پویای ایرانی قلمداد می‌کند، که رفتارشان در دفاع از منافع ملی با رفتار روشنفکران سنتی فرق می‌کند. واکنش چشمگیر این موج تازه در پهنه روشنفکری ایران علیه تهدیدهای نظامی ایالات متحده نسبت به ایران در بحران انرژی هسته‌ای گویای این حقیقت است.

ج- فشارهای سیاسی که از سوی عوامل داخلی و بین‌المللی بر دولت ایالات متحده وارد می‌شود، به ویژه از عربستان سعودی، کویت، قطر، عمان و بحرین واشنگتن را تشویق به

اصلاح روابط خود با ایران می‌کند، چون آنها همکاری‌های ایرانی-عربی را عامل اصلی ثبات و امنیت منطقه یافته‌اند. این سیاست حفظ امنیت منطقه‌ای از راه همگرایی منطقه‌ای در قبال تلاش‌های ایالات متحده محافظه‌کار در نیمه دوم دهه ۲۰۰۰ برای درهم شکستن، دوام آورده و اتحادیه اروپا را نیز تشویق می‌کند تا برای بهره‌گرفتن از امکانات اقتصادی و ژئوپلیتیک پر اهمیت منطقه در راه حل اختلافات ایرانی-آمریکایی گام بردارد. در شرایطی عادی که تا پایان دوره اقتدار نومحافظه‌کاران در ایالات متحده در انتهای سال ۲۰۰۸ پیش نخواهد آمد، عادی‌سازی روابط دو کشور متخاصم در دوران پس از ژانویه ۲۰۰۹ تنها از راه سپری کردن سه مرحله عملی خواهد بود:

۱. اعلام تنش‌زدایی در روابط متقابل. دولت اصلاح‌طلب ایران از آغاز دهه ۲۰۰۰ دست به این اقدام زد که متأسفانه واکنش مثبتی را از سوی غرب به دنبال نداشت. در آینده نه تنها ایالات متحده باید این اقدام ایران را مورد شناسایی قرار دهد، بلکه باید رأساً سیاست تنش‌زدایی در روابط خود با ایران را اعلام نماید.
۲. اجرای برنامه‌های اعتمادآفرینی، که در این مورد نیز ایران برخی از سیاست‌های منطقه‌ای خود را دگرگون کرده است، به‌ویژه سیاست‌های مربوط به روند صلح عربان و اسرائیل. علاوه بر آن، ایران در بحران هسته‌ای، حتی پیش شرط نامعقول ایالات متحده در تعلیق غنی‌سازی اورانیوم را برای مدت دو سال و نیم اجرا کرد و نتیجه‌ای نگرفت. اکنون که این سیاست‌های آمریکایی به شکست انجامیده است، اگر قرار بر اصلاح روابط دو کشور باشد، ایالات متحده آمریکا باید برای جلب اعتماد ایران دست به یک سلسله اقدامات بزند.
۳. مذاکره برای برقراری روابط دیپلماتیک در مرحله سوم این روند قرار می‌گیرد. در زمینه اقدامات اعتمادآفرینی شایان توجه است که سخنان دوستانه ولی تهنی از سوی سیاستمداران آمریکایی کافی نیست، بلکه از ایالات متحده انتظار می‌رود اجرای برنامه‌های واقعی در موارد زیرین را به‌منظور اعتمادآفرینی نسبت به خود در میان ایرانیان، مورد توجه قرار دهد:
 - استراتژی دشمنی ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک نسبت به ایران را رسماً پایان یافته اعلام کند و تحرکات نظامی در اطراف ایران را متوقف سازد،
 - ژئوپلیتیک منحرف ساختن لوله‌های نفتی و گازی خزر-آسیای مرکزی از راه‌های ایران را رها کرده و به شرکت‌های نفتی و گازی اجازه دهد الزام‌های اقتصادی تعیین‌کننده خود را به کار گیرند،
 - همه تحریم‌های یک‌جانبه خود را علیه ایران لغو نماید،

- دارایی‌های ایران در ایالات متحده را آزاد ساخته و قبول نماید که تصمیمات یک جانبه و خودسرانه در زمینه استفاده از این دارایی‌ها به سود شرکت‌ها و شهروندان آمریکایی مورد تجدید نظر جدی قرار گیرد.

منابع

الف - فارسی

۱. آلبرایت، مادلین (مارس ۲۰۰۰)، جلسه انجمن ایرانی - آمریکایی.
۲. مجتهدزاده، پیروز (۲۰ ژانویه ۱۹۹۹)، "مصاحبه با بخش فارسی"، رادیو بین‌المللی فرانسه.
۳. مجتهدزاده، پیروز (۱۰ شهریور ۱۳۸۶)، "نومحافظه کاران آمریکایی به‌دنبال بهانه"، روزنامه اعتماد، شماره ۱۵۰۶.
۴. مجتهدزاده، پیروز (۲۱ بهمن ۱۳۸۶)، «نگاهی به یک مثل ژئوپلیتیک: عربستان سعودی - ایران - ایالات متحده»، روزنامه کارگزاران.

ب - انگلیسی

1. Cohen, B. Saul (1976), **Geography and Politics in a World Divided**, 2 editions, Oxford U. P. New York.
2. Fuller, Graham E. (1991), **the Center of the Universe: The Geopolitics of Iran**, Boulder Westview Press.
3. "Iran signs Trilateral Agreement with Turkmenistan and Armenia" (Tuesday June 6, 1995), **Ettelaat International** (London). No. 246.
4. "Iranian Port Welcomes Indian Traffic to Central Asia" (Tuesday March 28, 1995), **Ettelaat International**, No. 216.
5. Kemp, Geoffey (1997), **The Energy Superbowl, Politics and the Persian Gulf and Caspian Basin**, Nixon Center for Peace and Freedom, Washington DC.
6. Mojtahed-Zadeh, Pirouz (1998), "An Iranian Perspective on the Caspian Sea and Central Asia", in Iwao Kobori and Michael H. Glantz eds, **Central Eurasian Water Crisis**, Tokyo: United Nations University Press.
7. Mojtahed-Zadeh, Pirouz (October 1998), "Irans Prospective at the Threshold of the Twenty First Century Studies", **Organised by Centre for Global Energy Studies**, London.
8. Mojtahed-Zadeh, Pirouz (September 1999), "The Emerging Security Environment in the Meditteranean and Greater Middle East", **Halki Island Conference**, Greece.
9. MojtahedZadeh, Pirouz (Winter 1999), "The Greater Middle East in the Twenty First Century", **Paper Presented to the International Seminar on the The Emerging Security Environment in the Mediterranean and Greater Middle East**, Halki, Greece..16 Septamber 1999, and as Appeared in **The Persian Hertge**, Vol, 4, No. 16, New Jersey.

10. Mojtaled- Zadeh, Pirouz (2003), "Territorial Disputes and Security of West Asia", in Majid Tehranian, **Bridging a Gulf**, London: I. B. Tauris.
11. Race, Glen (February 27, 1995), "Iran most Logical Route to Export Caspian Oil", **Ettelaat International**, London, No 200.
12. "US Plans to Dominate Caspian Region through NATO" (January 22, 2000), **Iran News interview with Pirouz Mojtaled-Zadeh, Tehran**, Vol. VI, No. 1495.
13. Woolf, John (March 6-9, 2000), "Politico-economic Future of the Caspian Sea", **London Wilton Park Conferences**.

